

۴۰۰ سال است که افغانها در متن و بطن افغانستان زندگی میکنند،

مگر تا کنون از باشندگان بومی کشور شمرده نمیشوند، چرا؟

در مقاله «افغانها یهودی اند یا آریائی؟» با ارائه اسناد و شواهد معتبر کتبی به اثبات رسانده شد که افغانها، بخشی از خانواده هندواروپائی و بطور مشخص آریائی اند و با بنی اسرائیل هیچگونه پیوند انتیکی و زبانی ندارند و نظریه یهودی بودن افغانها، یک افسانه پوچ و فاقد اعتبار است.

اکنون میخوام روی یکی دو نکته دیگر از نوشته آقای محتاط، در «تاریخ تحلیلی افغانستان» مکتب کنم که آقای بشیر مؤمن، ضمن نقدی بر آن کتاب، مطلب ذیل را از پاورقی صفحه ۹۶ آن نقل و مورد تبصره قرار داده است: «... تحریک اسلامی طالبان مجسمه های کوه پیکر بودائی بامیان را تخریب میکنند. این حرکت دال به غربت فرهنگی محیط اجتماع است که طالبان به مثابه ارمغان آن ظهور کرده اند و رسالت دارند تا ریشه های فرهنگی باستان این سر زمین را که بخش ارزشمند فرهنگ جهانی است از بیخ بر کنند تا بفکر خام شان دلایل اثبات تاریخی هویت باشندگان اصیل و بومی غیر اوغان این خطه را دچار ابهام واخلال کنند».

من تبصره آقای مؤمن را در جایش میگذارم، ولی یادآور دو نکته میشوم: اول اینکه آقای محتاط طعنه گویان، اشاره به غربت فرهنگی محیط اجتماعی طالبان میکند، زیرا که طالبان به جامعه پشتون نسبت دارند. بایستی در باره محیط اجتماعی پشتونها یادآور شد که، بخش عمده ذخایر هنری و فرهنگی بدست آمده در افغانستان، از مناطقی کشف و به جهان علم باستانشناسی عرضه شده که در قلمرو زیست پشتونها قرار دارد، مانند آثار هنری بودیزم در هدهد جلال آباد و کشف خزانه "میرزکه" در پکتیا شامل هزاران اثر قیمندار تاریخی از قبیل: مجسمه ها، ظروف نقره ئی و طلائی و زیورات و جواهرات نه یکی و نه دوتا و نه ده تا، بلکه به ده ها و صدها کیلوگرام از آنجا ها تا کنون کشف شده است، اما از دره پنجشیر (که بزعم آقای محتاط مملو از غنای فرهنگی است؟) تاکنون یک اثرکاشی و یک تیکرکالی که ساخته دست آدمی باشد، از زیر خاک بدست نیامده است. وجود این همه آثار گرانبهای هنری و فرهنگی در محیط اجتماعی پشتونها مربوط به قبل از اسلام و متعلق به پیروان آئینهای بودائی و برهمنی است، که اقل پیشینه دوهزارساله دارند، مگر با آمدن اسلام دیگر روزه های هنر مجسمه سازی و پیکر تراشی در معابد و حتی بر روی فلزات ظریفه هم برای کسانی که به دین اسلام گردن نهاده بودند بسته گردید و آن هنرها مردود پنداشته شد.

در مورد تخریب مجسمه های بودا توسط طالبان، روشنفکران پشتون تبار کمتر از روشنفکران سایر اقوام و ملیتها متأثر نشده اند، گناه فرهنگستیزی یک گروه متحجر بنیادگرای اسلامی را نباید برگردن همه قوم شریف پشتون انداخت. وحشت و دهشت و تجاوز به مال و منال و ناموس مردم و بخصوص تجاوز به ناموس مردم شریف محله افشارکابل توسط شورای نظار جمعیت اسلامی و غارت آثار موزیم کابل و آرشیف ملی توسط تفنگداران شورای نظار، را مردم کابل از نزدیک شاهد بوده اند و هنوز شاهدانی وجود دارند که فروش آثار موزیم ملی را توسط افراد شورای نظار برای خریداران خارجی ترجمانی میکرده اند و خوشبختانه یکی از این شاهدان زنده خود از دلباختگان فرهنگ دیرین پای افغانستان است که مصروف نوشتن و افشای جنایات نابخشودنی شورای نظار در برخورد با نابودی و غارت آثار موزیم ملی به جهانیان است. ولی قسماً خبر این غارت های فرهنگی از طریق هفته نامه "امید" و اخبار "وفا" و سایر رسانه های گروهی در همان زمان حاکمیت برهان الدین ربانی به نشر رسیده اند. آیا اینکارها را باید، نتیجه بی فرهنگی قوم شریف تاجیک دانست، یا منوط به یک گروه خاص از قوم تاجیک که برمسند قدرت تکیه زده بودند؟

دوم اینکه، منظور از باشندگان اصیل و بومی این کشور کیها استند؟ تاجیکها یا کدام قوم دیگر؟ و اگر باز سوال کنم، آیا بتهای بامیان ساخته دست و دماغ تاجیکها بوده است؟ آنهایی که چنین ادعای دارند، برای اثبات ادعای خود چه اسناد معتبر علمی و شواهد قابل باور، ارائه کرده میتوانند؟ واقعیت اینست که این آثار نتیجه عشق به باورها و آموزه های دیانت بودائی مردم افغانستان و مردمان منطقه بوده است، ولی دقیقاً مشخص نیست که تراش این پیکره ها تراش ذهن و ساخته دست هنرمند افغانی است یا چینیائی و یا هندی؟!

از سوی دیگر، هرگاه آقای محتاط، تاجیکها را مردمی بومی و قدیمی تر از آریائینها میدانند، دلیلش چیست و سندش کدامست؟ و کدام مرکز علمی انتروپولوژی چنین امری را تأیید کرده که مؤرخین ما از آن تا کنون بی اطلاع مانده اند؟ و اگر آریائی میشمارد، باری به تاریخ غبارنظر بیندازند تا ببینند که آثار کشف شده در "قره کمر" سمنگان و "آق گپرک" مزار شریف از وجود مردمی گواهی میدهد که از ۹ تا ۲۰ هزار سال قبل در افغانستان زندگی داشته اند. و در "مندیگک" قندهار و شهر سوخته سیستان، آثار تمدنهایی بدست آمده که تا چهار و پنج هزار سال قبل از میلاد سر میزنند.

اکنون شما بگوئید که اینها کی ها بودند؟ بدون تردید هر که بوده باشند، آریائی نبوده اند، زیرا که حضور آریائی ها را در کشور بنابر تحقیقات مرحوم کهزاد تا ۲۵۰۰ قبل از میلاد میتوان پیش برد و نه قبل از آن، پس باشندگان اصیل و بومی این سرزمین هر کسی که بوده باشد، تاجیک یا پشتون یا ازبک و یا هزاره نبوده اند. اگر اسنادی در این مورد موجود باشد، نشان بدهند تا دیگران هم از آن مطلع شوند. و اگر چنین اسنادی در دست نداشته باشند، معلوم میگردد کسی که رشته ظریف تاریخ را دنبال نکرده باشد و خود نیز دارای تفکر تاریخی نباشد، نمیتواند از عهده پاسخ به چنین سوالاتی بدرآید و پای منطقش میلنگد.

باری اگر به تاریخ قبل از اسلام افغانستان، تألیف مرحوم کهزاد که در نوع خود کم نظیر است نگاه کنیم، به نظر میرسد که افغانها(پشتونها) از قدیمی ترین قبایل آریائی اند که پس از مهاجرت از مناطق علیای سیردریا و شمال جیحون(آمو) ابتدا به باختر یا بلخ و سپس در جنوب هندوکش به وادی های "رود کابل" و وادی "رود ارغنداب" و هیرمند و وادی های "رودخانه گومل" و "گرم" تا "سند" متوطن شده اند و قرنها و سده های متمادی در این وادیها به شغل گله داری و زراعت مشغول بوده اند.

مرحوم کهزاد، به شهادت سرودهای ویدی (که به ۴۰۰۰ قبل از میلاد متعلق اند_ تاریخ مختصر افغانستان، ص ۸-)، از قبیله بزرگ "بهاراته" یادآور میشود و مینویسد: «"بهارت" یا "بهاراته" یکی از قبایل خیلی مهم کتله آریائی باختری است که بعد از فرود آمدن در جنوب هندوکش بعضی عشایران از راه وادی ارغنداب و برخی از راه های دره "کوبها" (کابل) و "کرومو" (گرم) و "گوماتی" (گومل) به پنجاب انتشار یافتند.» (کهزاد، تاریخ افغانستان، ج ۱، ص ۸۲، ۱۵۸، چاپ ۲۰۰۲ استکهلم)

کهزاد بر اساس تحقیقات دانشمندان هندی و منابع سانسکریت مخصوصاً "مهاباراته" از جنگ میان ده قبیله آریائی در مناطق جنوب هندوکش نام میبرد که برخی از آنها تا هنوز نام خود را حفظ کرده اند:

- ۱_ الینا ها Alinas (نورستانیها_ ریشه نام این قبیله در نامهای الینگار و الیشنگ باقی مانده است.)
- ۲_ پکتها Pakthas (پکتویس، پختون، پختانه)
- ۳_ بهالاناها Bhalanas (اهالی موجوده دره بولان)
- ۴_ شیواها Chivas (اهالی شیگی یا شیوه کی)
- ۵_ ویشانین ها Vishanins
- ۶_ انوها Anus
- ۷_ دریوهوها Druhyus
- ۸_ توروآشاهها Turvasa
- ۹- یادوها Yadus
- ۱۰_ پوروها Purus (ساکنین اندوس علیا و باشندگان حواشی گندهارا)

مرحوم کهزاد در مورد پکتها متذکر میشود که "پکتها" مانند قبیله معروف "بهارت"، یکی از قبایل معروف "ویدی" باختری است که پیش از عصر مهاجرت در جامعه آریائی در باختر میزیست. در حوالی ۱۹۰۰ تا ۲۰۰۰ قبل از میلاد که آغاز مهاجرت آریاها از باختر محسوب میشود، قبیله پکتها دو حصه شده، شاخه ئی با قبایل و عشایر دیگر که معروفترین آنها در جزء "پنکه جانا" (یعنی قبایل پنجگانه) و اتحادیه "ده قبیله" اسم برده شده اند، به جنوب هندوکش فرود آمده و بالاخره در دامنه کھسار و مناطق دشوار گذار جنوب شرقی آریانا مسکن گرفتند و آنجا را بنام «مسکن پکتها» (= پختونها) معروف ساختند. حصه ای که مهاجرت نکردند، مانند بسا قبایل دیگر در باختر به زندگی ادامه داده و در همانجا ماندند. (کهزاد، همان، ص ۸۹، ۹۰)

کهزاد از اینهم جلوتر گام میگذارد و در باره پکتها میگوید: آن شاخه قبیله پکتها که از بخدی(بلخ) به جنوب هندوکش فرود آمدند، در عصر ویدی در دره ها و دامنه های دو طرف "سپین غر" مستقر و مقیم شدند. سرودهای "ریگوید" در جنگ ده قبیله و جاهای دیگر از ایشان نام می برد و در جلد دوم سرودهای ریگوید از شاهان پکتها از جمله از "توروايانا" Turvayana (= پشتو، توروھنی = شمشیرزن) و پیروزی او در جنگ با مخالفین اسم برده شده است. (همانجا، ص ۹۶-۹۷) نام و نشان این قبیله باستانی کشور در مرور زمانه همیشه زنده و نمایان بوده و مؤرخین بزرگ هر کدام از آنها اسم برده اند. "هرودوت" پدر مؤرخین، قرنها قبل از میلاد از قوم "پکتی" یا "پکتیس" یا "پکتویس" و از محل سکونت آنها "پکتیکا" یا "پکتیا" از هر دو ذکر کرده است. بطليموس جغرافیا نگار مصری یک قرن قبل از میلاد از آنها به صورت ضمنی یاد کرده و خاک آنها را "پکتین" بطرف جنوب "پاروپامیزاد" قرار میدهد. هرودوت در مورد پکتیس ها میگوید: لباس و اسلحه آنها از پوست و تیر و کمان آنها بشکل و نمونه محلی خودشان بود. رئیس ایشان "ارتینت Artynte" نام داشت. (همان، ص ۹۱)

بنابر روایت هرودوت مؤرخ یونانی (۴۲۵-۴۸۶ ق.م) چهار قبیله معروف در "پکتیکا" زندگی داشتند: گندهاریها، اپاریتیها، ستاگیدیها، و دادیکیها.

۱_ گندهاریها Gandhariae: بنابر پژوهش های مرحوم کهزاد، باشندگان گندهارا، در سرزمینی که از کابل تا دره سند را احتوا میکرد، زندگی میکردند. گندهاریها بارها از حوزه شرقی رود کابل به نقاط دیگر مهاجرت کرده اند. از آنجمله به حوزه رود "سراسواتی" یا "هراواتی" (رودار غنداب) یعنی در وادی قندهار مهاجرت کردند. گندهاریها در آخرین مهاجرت خود به حوزه ارغنداب، در اثر ورود و فشار کوشانیها در حصص جنوبی آریانا، کاسه آب «فو» (Fو) از یادگارهای مهم بودا را با خود از اندوس علیا (پشاور) به وادی ارغنداب بردند. (همان، ص ۹۷)

و شاید همین کاسه ای باشد که امروز در خرقة شریف قندهار موجود است و مردم در آن پول خیرات و نذور خود را می اندازند و بصورت دیگ بزرگی از سنگ سیاه است که گنجایش یک گاو را دارد و در سطح بیرونی دیگ خطوط عربی حک شده است تا به آن صیغه تقدس داده باشند. ظاهراً نام قندهار شکل متحول و معرب کلمه «گندهارا» تواند بود، مگر مرحوم کهزاد بر آنست که: اسم موجوده «قندهار» از نام «گندوفار» پادشاه دودمان مستقل پهلو (نیمه اول قرن اول میلادی) به میان آمده است، زیرا مشارالیه به اسم خود شهری در حوزه ارغنداب به نام «گندوفار» یا چیزی شبیه آن ساخته بود. (همان، ص ۹۸)

۲_ ستاگیدی Satagyddae: بقول مرحوم کهزاد، یکی از کهن ترین اقوام کشور ما است که «هرودوت» و بطلمیوس هر دو از آن نام برده اند. هرودوت آنها را با گندهاریها مربوط و جزء یک ولایت می شمارد و میگوید که ستاگیدیها با اهالی اراکوزی (قندهار) هم تماس داشتند. قرار نظر "اندره برتلو" ایشان در کوه های پاروپامیزس و حوزه علیای هیرمند و نقطه ای که حالا غزنی در آن آباد است، بود و باش داشتند. «بیلو» در کلمه «ستک Satag» نام "ختک" را سراغ میدهد. بهرحال معلوم میشود که ستاگیدیها مردمان مالدار بودند و لباس شان شباهت به گندهاری ها داشت. حصه بالای بدن و رانهای خود را اکثراً برهنه می گذاشتند. شمشیر کوتاه و راست استعمال میکردند و بند آن را به شانچه چپ خویش وصل میکردند.

۳_ اپاریتیها Aparitae: قومی بوده که در دامنه های جنوبی سپین غر می زیستند. "بیلو" در کتاب نژادهای افغانستان، ایشان را به استناد تذکار هرودت در علاقه پکتیا قرار میدهد. و این علاقه ایست که قسمت جنوبی و شرقی افغانستان راتا سواحل رود سند در برمیگیرد. بیلو در کتاب فوق الذکر خود "اپاریتی" ها را عبارت از همین "اپریدی" ها میداند و "افریدیها" امروز یکی از قبایل بزرگ و معروف پشتون است که در دوطرف دره خیبر زندگی دارند. (همان، ص ۱۰۰)

۴_ دادیکیها Aparitae: هرودت محل اقامت ایشان را در پکتیکا قرار میدهد و از این معلوم میشود که یکی از شعب پکتیا (پختونها) بودند و با گندهاری ها تماس و پیوستگی داشتند. کهزاد این دادیک ها را عبارت از تاجیکها میداند (همان، ص ۱۰۰)، اما دانشمند معاصر افغان کاندیدای آکادمی سین انورنومیالی که در مورد نژادهای افغانستان تحقیقات وسیعی دارد، برای من توضیح داد که هنوز هم یک قبیله از پشتونها بنام "دادیک" در میان کاکرستان واقع در جنوب قندهار و شرق کویتة بلوچستان زندگی دارند. آقای نومیالی افزود که تعبیر نام "دادیک" به تاجیک تعبیر درستی نیست و بیلو این نظر را قبول ندارد. او متذکر شد که اطلاعات مرحوم کهزاد و مرحوم حبیبی در مورد "دادیک" ها که آنها را به تاجیک ها نسبت داده اند، کافی نبوده است و این قبیله به همان نام و نشان تاریخی خود امروز در منطقه کاکرستان زندگی دارند.

اقتدار حسین صدیقی دانشمند و محقق هندی، در پژوهشی پیرامون ظهور افغانان در هند مینویسد که: «افغانها از اعقاب آریائی ها و سایر مهاجرانی هستند که در ابتدای ورود در قسمتهای مختلف شمال غرب هند از ۱۵۰۰ قبل از میلاد به این طرف ساکن شدند.» (افغانستان، جنگ و سیاست، ص ۲۴۳، ح ۱۵، دایرةالمعارف اسلامی، ج ۱، ص ۲۲۴)

از مجموع این گفته ها و نقل قولهای به این نتیجه میرسیم که پشتونها از آغاز مهاجرت خود از باختر به جنوب هندوکش در ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد و استقرار در حوزه رود گومل و گرم (پکتیا و پکتیکا) و حوزه رود کابل تا پشاور و سند، و حوزه های رود خانه های ارغنداب و هیرمند، مجموعاً مدت چهار هزار سال است که در این حوزه ها مستقر شده اند، و اگر از عصر بمیان آمدن سرودهای ویدی در ۱۵۰۰ قبل از میلاد بنابر دایرةالمعارف اسلامی حساب کنیم، ۳۵۰۰ سال قبل از امروز پشتونها در مناطق مزبور متمکن شده اند. و بنابراین اگر از انصاف نگذیریم پشتونها یکی از قدیمی ترین باشندگان نژاد آریائی افغانستان اند، که ۴۰۰۰ تا ۳۵۰۰ سال قبل از امروز در کوه پایه های صعب العبور جابجا شده اند و قرنهای متمادی امور خود را از طریق جرگه ها حل و فصل کرده اند. ولی اینکه برخی از هموطنان ما، منجمله آقای محتاط حاضر نیستند تا به آنها حق شهروندی بدهند و آنها را لاقل مثل سایر اتنیکهای که قرنها بعد از پشتونها در اثر هجومهای ادواری و یا مهاجرت های اجباری قرن گذشته در این کشور متوطن شده اند، هموطنان خود بشمارند، به نظر من چنین امری به این میماند که میهمانی صاحب خانه را از خانه اش بیرون اندازد و بگوید توحق زندگی در این خانه را نداری! از اینست که گاهی آنها را بی فرهنگ و جاهل میخوانند و زمانی یهودیان تبعید شده می شمارند تا خود را وارثین حقیقی این کشور وانمود کنند.

امروز وقتی می بینیم هرکسی که به سرزمین جدیدی میرود و میخواهد در آن اقامت اختیار کند، کشور میزبان بعد از چهار یا پنج سال و در نهایت هشت سال به او حق شهروندی قابل میشود و پاس "ستیزن شپ" مثل باشندگان بومی کشور اعطا میکند، مگر برخی از نویسندگان ما حاضر نیستند به پشتونها بعد از ۴۰۰۰ سال سکونت در افغانستان حق شهروندی قابل شوند و آنها را ساکنین اصلی این سرزمین بشمارند، حالانکه خود نیز قباله مالکیت این کشور را در دست ندارند و اگر متون تاریخی بدقت بررسی شود، شاید معلوم گردد که خودشان نه یک قرن و نه دو قرن بلکه چندین قرن بعدتر از پشتونها و کمی پیش یا پس از مهاجرت کوشانی ها و شاید کیداریها و تخاریها و یفتلی ها به این سرزمین آمده باشند.

در همینجا بایستی توجه نمود که همه کسانی که به زبان فارسی یا پارسی صحبت میکنند تاجیکتبار نیستند، بلکه بخش بیشتر و عمده شان "پارسی بان" یا "پارسیوان" هستند و پارسیان از قدیمی ترین آریائیانی هستند که بیشتر با ظهور زرتشت و قبول کیش زرتشتی به پارسی شهرت یافته اند. این مردم با فرهنگ اوستائی پیوند گسست ناپذیری دارند و قرنهای متمادی در باختر و سواحل جیحون زندگانی داشته اند و بنابر تحقیقات دانشمند ایرانی آقای فرشیدورد در قرنهای ششم و هفتم قبل از میلاد به سوی جنوب مهاجرت کرده از طریق سیستان به ایالت پارس ایران رحل اقامت افکنده اند و سپس نام خود را به آن ایالت داده اند. مگر تاجیکها که بیشتر در شمال آمودریا پراکنده اند، بنابر تحقیقات علامه محمد قزوینی بقایای قشونهای فاتح اسلام در این نواحی اند که از طرف باشندگان بومی به نام «تازی» یا «تازیک» و «تاجیک» نامیده شده اند. (رک: سیاستنامه چاپ علامه محمدقزوینی) اگر این فرضیه علامه قزوینی مدار اعتبار باشد، عمر تاجیک ها در خراسان و افغانستان از ۱۴۰۰ سال بیشتر نیست، در اینصورت خواننده گرامی میتواند به آسانی قضاوت کند که کیها باشندگان بومی این سرزمین اند؟

در حال افغانها هیچگاهی پای این سخن را در میان نکشیده اند تا بگویند که دیگران تازه وارد و خود قدیم ترین ها اند و معلوم دار هرکسی که در این سرزمین زندگی میکند از نظر افغانها، افغان و اعضای متساوی الحقوق جامعه افغانی شمرده میشوند و همانگونه که خود را برتر از دیگران نمی شمارند، دیگران را نیز از خود برتر نمی دانند. و این دیگران نه چندان قدیمی اند که با طرحهای میان خالی و تخریش کننده و تفرقه افکنانه میخواهند خود را برتر از همه قلمداد کنند. به امید افغانستان واحد و غیر قابل تجزیه و استقرار یک نظام عادلانه و دموکراتیک در آن.

پایان